

تبیین نظریه علم دینی حضرت آیت الله علامه جوادی آملی

مرتضی جوادی آملی

اشاره

متن حاضر برگرفته از نشست علمی تبیین و بررسی نظریه علم دینی حضرت آیت الله علامه جوادی آملی رحمته الله علیه است که با حضور اعضای هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی برگزار شده است. در این نشست حجت الاسلام و المسلمین مرتضی جوادی آملی با تقریر و تبیین این نظریه به پرسش‌ها، اشکالات و شبهات مطرح شده درباره نظریه مذکور پاسخ دادند.

اول- تبیین نظریه علم دینی

برای بنده بسیار توفیق است که در خصوص نظریه بدیع و ارزشمند آیت الله جوادی آملی در باب علمی دینی- آن مقداری که بنده فهم کرده‌ام- در حضور

سروران عزیز باشم؛ البته ویژگی مراکز پژوهشی هم همین است که این مباحث را بررسی و نقد کنند تا همگان از نظریات صائب صاحب‌نظران استفاده کنند. ان‌شاءالله بنده نیز بتوانم نظریات ارزشمند دوستان را خدمت حضرت آقا منتقل کنم؛ چراکه در استحکام، توان و غنی‌سازی این نظریه قطعاً موثر خواهد بود. در تقریر این نظریه، مهندسی مختلفی را می‌توان مدنظر قرار داد؛ ولی بنده بهتر دانستم بر اساس بیان حکیم سبزواری که فرمود «أَسَّ الْمَطَالِبِ ثَلَاثَةٌ عُلْمٌ مَطْلَبٌ مَا مَطْلَبٌ هَلْ مَطْلَبٌ لَمْ» از سه مطلب اساسی و مهم در حوزه علم دینی پرده بردارم:

۱. چیستی علم دینی؛
۲. هستی علم دینی؛
۳. چرایی علم دینی.

دیدگاه‌ها و اقوال در این مسئله قطعاً متفاوت است و چون قرار است بنده از منظر آیت‌الله جوادی آملی مسائل را بیان کنم، به اقوال و نظریات دیگران فعلاً در اینجا اشاره نخواهد شد.

۱. چیستی علم دینی

در این بخش سه مطلب مدنظر است: یکی بیان چیستی علم، دیگری بیان چگونگی دینی‌بودن یک علم؛ به عبارت دیگر در تبیین دیدگاه حضرت استاد نسبت به علم دینی، تصویر درست از چیستی علم و سپس تصور چگونگی دینی‌بودن یک علم، نقش محوری دارد. از طرفی دینی‌بودن یک شیء، خاصه معرفت، فرع بر آن است که ماهیت خود دین و قلمرو آن مشخص شود تا ببینیم برای دینی‌نامیدن یک معرفت، چه شرایطی لازم است.

۱-۱. هویت علم

مطلب اول درباره خود هویت علم است؛ پیش از هر چیز باید به علم و حقیقت علم توجه شود و اینکه اساس علم چیست؟

علم در حکمت مشهور، به ویژه نزد مشائین، به «صورت حاصله از اشیا در نفس» تفسیر و تعریف شده است. طبق این تعریف، علم حیثیتی حکائی و ذهنی دارد؛ آنچه را در خارج هست، صورت حاصله از اشیا در نفس انسانی را علم می‌نامند. در مسائل فلسفی هم جایگاه علم در بحث حالات یا کیفیت نفسانی یا مقوله اضافه یا نظایر آن مورد توجه قرار می‌گیرد.

البته بر پایه عظیم وجودشناختی در دستگاه والای حکمت متعالیه روشن شد که علم حقیقتی وجودی و اصیل است و طبعاً آثار عینی و خارجی دارد؛ البته جای آن در نفس است. اگر شجر علم، هویت عینی و آثار خارجی دارد و در خارج از ذهن و نفس انسانی تحقق دارد، به همان میزان علم یک هویت عینی و خارجی دارد، لیکن مکان آن در نفس است.

با توجه به اینکه علم حقیقتی عینی و مجرد است، مکان بلکه مکان آن در نفس است، مانند عدالت. باید دانست که حقیقت عدالت یک مفهوم ذهنی نیست، بلکه حقیقتی عینی و خارجی است که جای آن در نفس است. شجاعت، رشادت، سخاوت و... ملکات نفسانی و حقایق عینی و خارجی اند؛ اما چون مجردند، مکان آنها در نفس است. علم هم از این مقوله است. هرگز در حد صورت ذهنیه یا حیثیت حکائی که از آن یاد می‌کنند نیست و فرق عمیق بین وجود ذهنی و وجود علم در حکمت متعالیه تبیین شده است.

صدرالمتالهین نیز در جلد اول اسفار وجود ذهنی و در جلد سوم، وجود علم را مطرح می‌کند. علم یک حقیقت عینی و خارجی و ملکوتی است و عالم به خدمت علم می‌رود. این علم دارای هویت و عینیت است و چون خارجیت با آن عجین شده و امری خارجی است، آثار آن هم خارجی است. چنین نیست که فقط آثار ذهنی و عرضی داشته باشد؛ لذا هویت‌ساز هم هست؛ این‌گونه نیست که علم فقط یک موجود عینی و خارجی در نفس باشد. مخصوصاً اگر بحث اتحاد عالم و معلوم به‌خوبی فهم شود و انسان بر اساس حرکت جوهری و اشتداد وجودی به مرتبت علم برسد و اتحاد مبارک علم و عالم در منطقه نفس اتفاق بیفتد، عالم متحقق به حقیقت علم شده، آثار وجودی و عینی علم در وجود و صحنه نفس عالم راه پیدا می‌کند.

البته این مسئله با نگرش عرفانی به مراتب فربه‌تر و عظیم‌تر دیده می‌شود. در حکمت متعالیه به صورتی دیگر مطرح است. در عرفان هم به صورت دیگری مطرح است. آنجا که گفته می‌شد: «العارف یخلق بهمهته» از همین جایگاه است. وقتی حقیقت عینی و خارجی در اوج خود برای عارف متمثل شد و انسان، متحقق به آن حقیقت شد، می‌تواند انشا و ایجاد کند. همان‌طوری که ما در صحنه نفس خود گاهی صوری را انشا می‌کنیم، در مثال متصل، عارف می‌تواند آن حقیقت عینی را البته با اراده و اذن الهی ایجاد کند.

این حالت هنگامی رخ می‌دهد که انسان با آن مرحله علم متحد شود و آن حقیقت به جانش درک شود و متحقق به آن حقیقت شود. البته فعلاً با این سطح از علم و کارایی آن کاری نداریم و آن مباحثی که در سطح حوزه و دانشگاه مطرح است، ارتباط عمیق به این سطح از معارف ندارد.

در حد همان صورت ذهنیه هم اگر بنخواهیم از علم یاد کنیم، می‌توانیم حیثیت حکایی را ملاک قرار داده، در همان حد نیز بحث کنیم؛ گرچه اینجا جایگاه علم و پژوهش است و باید این‌گونه مباحث نیز مورد توجه قرار گیرد. پس هویت علم را باید این‌گونه بیان کرد که صرفاً امری ذهنی و از سنخ صورت نیست، بلکه امری عینی و خارجی است و منشأ اثر است و کسی که به یک علمی بار یافت، حقایق آن علم در جاننش محقق است.

۳۷۵



۱-۲. چیستی دین

آنچه اجمالاً در بیان ماهیت دین هست و استاد آن را تعریف و تبیین کرده است، این است که:

دین مجموعه‌ای از عقاید، اخلاق و قوانین فقهی و حقوقی است که از جانب خداوند برای هدایت و رستگاری بشر تعیین شده است؛ پس دین، مصنوع و مجعول الهی است؛ به این معنا که قوانین فقهی و محتوای حقوقی آن را خداوند تشریح و جعل می‌کند؛ همان‌گونه که محتوای اخلاقی و اینکه چه اموری جزو اصول اعتقادی این مجموعه باشد نیز از طرف ذات اقدس الهی تعیین می‌گردد (جوادی آملی، منزلت عقل در هندسه معرفت دینی، ۱۳۸۶، ص ۱۹-۲۳).

برای روشن شدن تعریف دین از منظر آیت‌الله جوادی آملی، توضیح نکته‌ای ضروری است. در تعریف دین باید به سه بُعد مختلف از آن توجه کرد:

یک- بُعد هستی دین: دین عبارت است از مجموعه‌ای از عقاید، اخلاق و قوانین فقهی و حقوقی که برای هدایت بشر، متعلق اراده تشریحی خداوند قرار گرفته است. دین از بُعد هستی، موجودی حقیقی و خارجی است که خدا آن را

ایجاد کرده و در دسترس هیچ کس حتی نبی اکرم ﷺ نیست؛ به عبارت دیگر بُعد هستی دین، مکشوف کسی نیست (همان، ص ۳۹-۵۰).

توضیح مطلب اینکه ما در قرآن و سخنان نبی اکرم ﷺ و اهل بیت ﷺ با مجموعه‌ای از قضایا سروکار داریم و همان‌طور که می‌دانید هر قضیه محکی و مطابقی دارد. محک آنچه در قرآن یا روایات - که مکمل و مبین قرآن است - آمده است، عبارت است از حقیقتی عینی که از ازل متعلق اراده خداوند بوده و وجود داشته است. این حقیقت عینی همان چیزی است که ما از آن به «هستی دین» یاد می‌کنیم؛ موجودی ازلی که مسبوق به عدم زمانی نیست؛ گرچه ملبس به لباس عدم ذاتی است.

این موجود ازلی که با اراده خداوند تحقق عینی پیدا کرده است، شامل تمام عقاید و اخلاقیات و حتی احکام فقهی و حقوقی می‌شود. در این مقطع صحبت از معرفت نیست؛ بلکه فقط هستی دین مطرح است.

دو- بُعد معرفتی دین از نوع معرفت درجه اول: عبارت است از دریافت شهودی دین از جانب نبی اکرم ﷺ که دریافتی از سنخ علم حضوری و بدون خطاست. این همان وحی است که بر پیامبر اکرم ﷺ نازل شده است: «نزل به الروح الامین ﷺ علی قلبک لتکونن المنذرین» (شعراء: ۱۹۳-۱۹۴). این بُعد از دین فقط در اختیار پیامبر خداست و دست بشر عادی از این شناخت معصومانه، خالی است.

سه- بُعد معرفتی دین از نوع معرفت درجه دوم: عبارت است از مجموعه عقاید و اخلاق و قوانین فقهی و حقوقی‌ای که بشر عادی از دین می‌فهد. این

بعد از دین اعتباری است و نه حقیقی؛ حصولی است و نه حضوری؛ لذا با خطا همراه است (همان، ص ۵۰-۵۶).

نکته اساسی این است که تعریف حضرت استاد از دین، ناظر به قسم دوم است؛ یعنی حقیقت دین عبارت است از مجموعه عقاید و اخلاق و قوانین فقهی و حقوقی‌ای که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده است و هیچ خطا و سهوی در آن راه ندارد (همو، وحی و رهبری، ۱۳۸۱، ص ۴۳)؛ اما از آنجاکه آن معرفت حضوری و شهودی و تلقی معصومانه، از دسترس عموم مردم دور است، بشر با ابزار عقل یا نقل به فهم آن مبادرت می‌کند؛ لذا تعریف دین این‌گونه می‌شود که عبارت است از: مجموعه عقاید و اخلاق و احکام فقهی و حقوقی که بشر عادی با ابزار عقل و نقل، آن را می‌فهمد. دین در این سطح، از نوع معرفت درجه دوم است و خطا، سهو و نسیان در آن راه دارد.

۳-۱. چیستی علم دینی

الهی بودن یک علم که از آن امروزه به علم دینی یاد می‌کنیم، به چه معناست؟ برای پاسخ به این پرسش، می‌توانیم از مثال‌هایی که در علوم رایج ما وجود دارد استفاده کنیم؛ مثلاً می‌گویند علم کلام، علمی است که درباره ذات الهی، اوصاف الهی، اسما و افعال الهی بحث می‌کند؛ بنابراین آن علمی که در حوزه خداشناسی، اوصاف، اسما و افعال الهی بحث می‌کند، علم کلام است و از این جهت، علم کلام، علمی دینی، علمی الهی یا علمی توحیدی است، زیرا موضوعش خدا، اوصاف و اسما و افعال الهی است یا مثلاً می‌گوییم فقه، علمی

دینی است؛ زیرا در این علم از قول خدا و گفتار خدا در حوزه تکالیف عباد بحث و گفت‌وگو می‌شود.

موضوع علم فقه، عمل مکلف است. در این علم احکام وضعی یا تکلیفی را به عنوان حکم‌الله بیان و عمل عباد را به این‌گونه اوصاف و احکام الهی متصف می‌کنیم؛ لذا علم دینی خوانده می‌شود. علم فقه بدون تردید علم دینی است؛ زیرا در این علم از قول و سخن خدا درباره عمل عباد بحث می‌شود که آیا خدای عالم نماز یا روزه را برای عباد واجب کرده است یا نه؟ آیا فلان عمل مستحب شمرده است یا مکروه و یا مباح؟ اینها احکامی است که در منطقه عمل عباد قابل بررسی است.

بدین ترتیب یکی از محورهای عمده و اساسی دینی‌بودن یک علم، عنصر موضوعی است که علم به آن می‌پردازد. اگر موضوع یک علم درباره گفتار خدا یا معصومان علیهم‌السلام باشد، قهراً آن علم صبغه دینی خواهد داشت؛ مانند علم فقه که مثال زدیم. همچنین اگر موضوع یک علم، ذات، اوصاف یا افعال الهی باشد، البته آن علم، دینی خواهد بود؛ مانند علم کلام.

تا کنون به‌اجمال درباره پرسش نخست مطالبی ارائه شد که در باب تعریف علم دینی و مباحثی راجع به اصل علم و نیز درباره چیستی دین و همچنین درباره اتصاف این علم به دین است.

۲. هستی علم دینی

در این بخش به هستی علم دینی خواهیم پرداخت؛ یعنی بعد از بیان ملاک دینی‌بودن یک علم و تبیین چیستی علم دینی، به این پرسش پاسخ خواهیم داد

که آیا اساساً علم دینی وجود و هستی دارد و اینکه علم دینی به چه چیزی استوار است؟ چراکه از جمله مطالب سه گانه اساسی بحث از هلیت و هستی علم دینی است.

۱-۲. فلسفه الهی پاسخگوی هستی علم دینی

آیا علم دینی وجود دارد یا نه؟ در ابتدا باید دانست که اصل این پرسش روا و صحیح است و چون سؤال از هستی یک امر کلی است، پرسشی فلسفی است و هیچ علمی جز فلسفه که از بود و نبود اشیا و حقایق بحث می کند، قادر به پاسخ دادن به این پرسش نیست؛ زیرا علوم دیگر همانند علوم تجربی، علوم ریاضی یا علم فقه، علم اصول هیچ علمی نمی تواند به این پرسش پاسخ دهد که آیا ما علم دینی داریم یا خیر؟ زیرا هر علمی تنها در مدار موضوع خود بحث می کند و در حوصله مفهومی هیچ علمی نیست که از مدار موضوع خود خارج شود.

اتفاقاً هر کدام از این علوم خود زیر سؤال اند که آیا دانش ها با هویت دینی هستند یا خیر؟ مثلاً آیا علم فقه، علم کلام، علم اصول، علم فیزیک، علم شیمی، علم ریاضی دینی است؟ هیچ یک از علوم نمی توانند سؤال از هویت خود و نوع معرفتی که به آن موضوع هست را از جایگاه خود آن علم پاسخ دهند. این یک سؤال کلی است: «هل العلم الدینی موجود ام لا». پاسخ این پرسش فقط در تعهد فلسفه است.

فلسفه در ابتدا قبل از اینکه شکل علمی و صبغه الهی یا الحادی پیدا کند، به دنبال ساخت هویت خویش است؛ در پی آن است که در جهان چه حقیقتی وجود دارد و چه حقیقتی وجود ندارد؛ چراکه تفاوت فلسفه با علم در اصل موضوع است؛ یعنی موضوع فلسفه هستی مطلق است و موضوع علم، هستی

متعین و هرگز هیچ یک جای دیگری قرار نمی‌گیرد. فلسفه رسالت خودش را دارد؛ فلسفه جهان‌بینی است؛ فلسفه از امر مطلق سخن می‌گوید و علم از امر مقید و متعین، اساساً اینها در قلمرو یکدیگر نفوذ نداشته و کاری با یکدیگر ندارند. گرچه هم افزایی دارند و به یکدیگر یاری می‌رسانند، اما هر کدام حوزه خاص خودشان را دارند؛ مثل قوای وجودی انسان، قوای سامعه، لامسه، شامه و باصره که هر کدام محدوده خاص خودشان را دارند و در قلمرو قوای دیگر حضور نخواهند داشت.

بنابراین روشن شد تنها نهاد علمی که به این پرسش اساسی - اینکه آیا ما علم دینی داریم یا نه - پاسخ می‌گوید، فلسفه است؛ اما فلسفه برای پاسخ به این پرسش، ابتدا باید خود را سامان بخشند و از جانب خود حرف بزنند که آیا او هویت الهی و توحیدی دارد یا نه؟

اگر فلسفه در حوزه جهان‌بینی و در مسیر معرفتی خود مسیری را پیمود و به جایی رسید که - معاذ الله - منکر مبدأ شد و نتوانست برای جهان مبدأ یا منتهایی را شناسایی و معرفی کند، بلکه ملحد و منکر شد، بر این اساس مبدأ، منتهی، اسماء، اوصاف و افعال الهی وجود نخواهد داشت. در این فرض خود فلسفه اولاً رنگ الحاد و غیرتوحیدی و غیرالهی می‌گیرد و به دنبال آن چون موضوع الهی در نظام هستی یافت نمی‌شود، علمی به نام علم دینی هم راه ندارد.

در چنین فرضی اصلاً علم دینی محال است؛ زیرا در حقیقت، این موضوع است که هویت دینی و صبغه دینی را به علم می‌بخشد و چون آن موضوع بر اساس نگرش فلسفی، الحادی گشت و جهان‌بینی الحادی شکل گرفت، اصلاً

علم دینی از پایه نفی می‌شود. چون چیزی به نام خدا و اوصاف الهی و افعال الهی - معاذالله - وجود ندارد، به تبع معرفتی هم که نسبت به اینها باشد، یافت نمی‌شود و در این فرض اصلاً علم دینی محال و ممتنع است.

اما اگر فلسفه راه درست را طی کرد و مسیر معرفتی‌اش به سمتی رفت که جهان‌بینی‌اش فتوا داد که برای عالم مبدئی است، خدای عالم وجود دارد، بلکه اوست که جهان را آفریده است و جهان فعل و صنع خداست، کلمة‌الله است، بلکه هرچه هست جز فعل خدا نیست، نه اینکه عالم فعل خداست، بل هرچه که هست «الله خالق کل شیء»، هیچ چیزی در قلمرو وجود نیست مگر اینکه به ایجاد الهی موجود شده است و حتی بر اساس رویکرد عرفانی در عالم چیزی جز جلوات و ظواهر و مظاهر خداوند نیست یا بر اساس حکمت، هیچ موجودی که از او هستی نیافته باشد، وجود ندارد، هرچه هست جهان امکان است که ربط و فقر است، ارتباط محض به ساحت ربوبی و ذات اقدس اله است.

اگر فلسفه چنین مسیری را پیمود، او در گام نخست هویت خودش را اثبات می‌کند؛ از این رو می‌شود فلسفه اسلامی، فلسفه الهی، فلسفه توحیدی؛ چون این جهان‌بینی این معرفت، معطوف به حقیقتی شده است که آن حقیقت عبارت است از خدا و مظاهر او، خدا و افعال و اسما و اوصاف او، هویت فلسفی و صبغه فلسفی از همین جا الهی و توحیدی می‌شود.

بر این اساس، همه علوم می‌گیرند، با توجه به اینکه علوم در حقیقت معرفت و شناخت نسبت به معلومات‌اند و معلومات هم چیزی جز

مخلوقات الهی و همان اموری که خدای عالم آنها را آفریده است، نیستند، لذا همه علوم دینی خواهند بود. به عبارت دیگر چون علم صبغه و هویت خودش را از معلوم می‌گیرد و معلوم هم چیزی جز خلق خدا و فعل خدا و اوصاف الهی نیست، بنابراین ما علم غیردینی نداریم. نه تنها الهیات و فقه دینی است، هر علمی که از این به بعد حاصل می‌شود، چون معلومش یک حقیقت خارجی عینی است که مخلوق خداست و خدا به گونه‌ای آن را فعل یا اسم و وصف خودش اعلام کرده است، پس همه و همه در حوزه معرفت خدا و اقوال و اوصاف الهی خواهند بود.

آنچه از ساحت الهی صادر شده است یا تدوین است یا تکوین و اختصاصی به قول الهی ندارد که ما فقط فقه یا کلام را علم دینی بدانیم، چون آنچه از ساحت الهی صادر شده است یا فعل است یا قول. جهان امکان را یا قول می‌سازد یا فعلو معرفت به این دو از این جهت که مخلوق خداوندند، الهی و دینی خواهد بود.

بنابراین هستی علم دینی متوقف بر هستی فلسفه الهی است. با تحقق فلسفه الهی، علم دینی نیز محقق خواهد شد؛ چراکه هویت یک علم به موضوع آن است و موضوع هر علم در فلسفه اثبات می‌شود. اگر فلسفه الهی شکل بگیرد عالم را یا قول خدا می‌بیند یا فعل خدا و در هر دانشی اگر موضوع آن، فعل یا قول یا خلقت الهی قرار گیرد و نه طبیعت، اولاً موضوع الهی به آن علم هویت می‌بخشد؛ ثانیاً آن علم را الهی و دینی می‌کند؛ لذا به همان دلیل که ما فلسفه الهی و دینی داریم، به همان میزان علم الهی و دینی نیز خواهیم داشت.

۲-۲. موضوع؛ ملاک تمایز علوم و تعیین روش و صبغه دینی بودن آن

افزون بر آنچه بیان شده است که تمایز علوم به تمایز موضوعات است، صبغه و روش علوم هم با توجه به موضوعات شکل می‌گیرد. بر پایه نظریه حضرت آیت‌الله جوادی آملی نه تنها علوم موضوعاتشان را از فلسفه می‌گیرند - همان‌گونه که قبلاً بیان شد فلسفه مثبت موضوعات علوم است - بلکه اکنون این نکته بیان می‌گردد که هر دانشی جایگاه و عظمت شأن خود را در پناه فلسفه پیدا می‌کنند؛ چون فلسفه الهی و توحیدی مسیر آفرینش را این‌گونه تعریف کرده است که هرچه در نظام هستی است، یا قول حق تعالی است یا فعل او. بر این اساس بدیهی است هر عالمی که به سراغ پدیده‌ها می‌رود، یا با قول روبه‌رو می‌شود - که حوزویان معمولاً با قول الهی سروکار دارند - یا با فعل سروکار دارند - که دانشگاهیان معمولاً با آفرینش و فعل الهی سروکار دارند که می‌شود حوزه علم الهی و دینی - جایگاه، صبغه بلکه هویت آنها را فلسفه الهی تعیین می‌کند. اگر فلسفه مسیر معرفتی علم را مشخص نکند و موضوع و مناسبات وجودی خود با علم را به او نشان ندهد، هرگز علم معنا و هویت نمی‌یابد. اگر فلسفه الهی جهان را خلقت نامد و برای آن مبدأ و منتهائی قائل نباشد، بزرگ‌ترین نقیصه در جهان معرفت رخ خواهد داد؛ زیرا عنوان خلقت رخ برمی‌بندد و طبیعت جایگزین خلقت می‌شود؛ همان‌گونه که امروزه در مجامع علمی، خصوصاً دانشگاه خلقت‌شناسی را به طبیعت‌شناسی تبدیل می‌کند و نام آن را علوم طبیعی می‌گذارند. فرق اساسی و امتیاز اصلی بین طبیعت‌شناسی با خلقت‌شناسی را فلسفه بیان و تبیین می‌کند.

اگر فلسفه به سمت الحاد کشیده شد، دیگر برای طبیعت، مبدأ و منتهایی نخواهد بود و سامانی برای علوم وجود نخواهد یافت؛ همان طوری که نقطه پایان و استقرار هستی نفی خواهد شد؛ ولی اگر فلسفه و جهان بینی به سمت و سوی الهی و توحیدی شدن پیش رفت، آن گاه به همه هستی رنگ توحیدی می بخشد و فعل الهی می سازد و «الله خالق کل شیء» را بر همه چیز حاکم می کند.

تعبیر حضرت آیت الله جوادی آملی این است که علمی که در دانشگاهها بحث و بررسی می شود- البته دانشگاهیان جایگاهشان والا و منزه است- بدنه و لاشه علم است؛ ملک علم است؛ ملک بدون ملکوت است؛ روحی برای علوم نیست؛ طبیعت بدون خلقت است. وقتی فلسفه الهی چنین تفسیری از جهان ارائه می کند و جهان بینی الهی و توحیدی به کل هستی می بخشد، تمامی دانش ها و علوم، خودشان را در دامن چنین فلسفه ای خواهند برد.

کدام دانشمند طبیعی است که بدون فلسفه بخواهد زندگی کند؟ از فیزیک، شیمی، زیست شناسی، نجوم و... بحث می کند، کدام پدیده ای را می خواهد بررسی کند که این پدیده مخلوق و فعل خدا نباشد؟ حتی از مشرکان هم سؤال می کردند: «من خلق سماوات و الارض؟ یقولن الله». حال اگر بخواهند در توحید ربوبی تردید و سؤال ایجاد کنند، دیگر توحید خالق را کسی نمی تواند انکار کند.

۲-۳. فلسفه الهی پاسخ گوی هستی علم دینی

طبق این نظریه باید حساب علم را از عالم جدا دانست. عالم خواه بپذیرد خواه نکول کند، اثری در هویت علم ندارد. اگر کافری به گونه ای روشمندانه ثابت

کرد که زمین ساکن است، این گزاره دانشی چون از فعل الهی و با روش عقل تجربی و به صورت روشمندان و... حکایت می‌کند، اهلیت علم دینی شدن می‌یابد؛ اگرچه دانشمند یا هر کسی که چنین گزاره‌ای را عنوان کرد، خدا و آفرینش خدا را انکار کند؛ همچنین بالعکس اگر مسلمان و موحدی از راهی غیر روشمندان ثابت کرد که زمین ساکن نیست، این گزاره اهلیت علم دینی را نمی‌یابد؛ چون ویژگی ممتاز برای کسب حد نصاب لازم برای علم دینی را به دست نیاورده است؛ لذا باید بین علم و عالم در علم دینی فرق گذاشت.

ممکن است دانشمندی به آفریدگار و مبدئیت او باور نداشته و فلسفه‌اش بر اساس جهان‌بینی الهی شکل نگرفته باشد؛ اما علمی ضابطه‌مند و روشمند تولید کرده باشد. اگرچه خودش هم نداند، اما علمش شأنیت آن را می‌یابد که در مسیر علم دینی شمرده شود.

پس این‌گونه نیست که اگر علمی در یک مکانی و یا جهانی به نام جهان غرب شکل گرفت و دانشمندش هم دانشمندی - معاذالله - ملحد بود، اگر آن علم ضابطه‌مند و بر اساس عقل برهانی یا عقل تجربی یا... تولید شده بود، غیردینی شود، البته بدان معنی است که علمی را که یک دانشمند ملحد، روشمندان به دست آورده است، یکی از مؤلفه‌های دینی بودن به معنای واقعی را پیدا کرده است و شأنیت آن را دارد که در سایه تحقق سایر مؤلفه‌ها همانند الهی شدن جهان‌بینی، الهی شدن فلسفه مضاف آن علم و... به معنای واقعی کلمه دینی شود.

شایان ذکر است اگر عالمی با اعتقاد و باور به جهان‌بینی توحیدی بود، انگیزه برتری می‌یابد که در واکاوی حقیقت، بیشتر بکوشد؛ زیرا موجب باور و آثار

ارزشی و تمدنی افزون‌تری می‌یابد و البته این به معنای دخالت‌دادن امور ارزشی در علوم دانشی نیست.

۴-۲. عقل و حجیت و دینی‌بودن گزاره‌های آن

نکته‌ای که توجه به آن ضروری است، بحث قوه عاقله و تفکر انسانی است. در کتاب **منزلت عقل** جایگاه عقل در هندسه معرفت دینی بسیار عظیم دانسته شده است؛ به طوری که در کنار نقل و دوشادوش آن برای واکاوی حقایق و معارف و حیانی نقش‌آفرین است و در نهایت حجت الهی به شمار می‌رود، عقل روشمند، ضابطه‌مند، عقلی که علم یا هر چیز دیگری که در مسیر علمی و یا عملی فرد یا جامعه کارآمد است و با روش درست تولید می‌نماید، در حد یک روایت معتبر مورد توجه الهی است و حجت است.

حضرت استاد علیه السلام در مقام تبیین این دیدگاه- برای مثال- می‌فرمایند: اگر حتی یک مرجع دینی، که میلیون‌ها مقلد دارد- مثلاً- بخواهد به سمت شمال ایران حرکت کند، یک کارشناس هواشناسی- که قول و نظرش، کارشناسانه، علمی و اطمینان‌آور است- بگوید که جاده دارای برف و بارندگی است، اگر این مرجع دینی عالماً و عامداً این نظر کارشناسی را کنار بگذارد و بی‌اعتنا به آن به سفر برود و با حادثه‌ای روبرو شود، گناهکار و خطاکار است و مؤاخذه می‌شود. چراکه خلاف حجت عقلی و شرعی رفتار کرده است. این مرجع تقلید نمی‌تواند به خدا عرض کند که آیه و روایتی نبوده است که بنده در مسیر حرکت خود از آن تبعیت کنم؛ بلکه به او گفته می‌شود همین علم و دانشی که روشمند و ضابطه‌مند از سوی عقل بشر تولید شده و توسط عقل- که حجت الهی است و

در عرض حجت ظاهری- استنباط شده است، صائب و اطمینان‌آور است و کسی نمی‌تواند خلاف آن که حجت است، عمل کند.

از جمله مسائلی که امروزه در فضای روشنفکری، به‌ویژه از سوی فیلسوفان مغرب‌زمین بیان می‌شود، آن است که عقل چون برخاسته از طبیعت است، طبیعی و بشری است؛ بنابراین محصولات آن هرچه باشد، برون‌دینی است. به لحاظ منبع معرفتی دو منبع وجود دارد: منبع عقل و منبع نقل. نقل منبعی است که محصولات و برون‌داده‌های آن در درون دین تعریف می‌شود و در مقابل آن عقل که آنچه حاصل تلاش و کوشش بشری است، بیرون از دین تعریف و شناخته می‌شود.

این مصادره و تقسیم ناصوابی است که در طول تاریخ خصوصاً در روزگار ما، عقل و داده‌های آن را برون‌دینی می‌شناسند و نقل را درون دینی؛ لیکن در این اندیشه، عقل در کنار نقل و به میزان آن در واکاوی حقیقت سهیم بوده، باید آن را امری که خدای عالم برای بشر حجت قرار داده و شأنیت احتجاج به آن بخشیده است در نظر گرفت.

به عبارت دیگر به همان میزان که سایر قوای انسانی عطیه الهی برای بشر است، عقل نیز موهبت الهی و از سوی او عطا گردیده است؛ البته عقل برهانی و نه عقلی که با وهم، خیال، گمان، قیاس، وهم، خیال و نظایر آن شناخته شده است- حجت شناخته شده است.

از این‌رو این برداشت که پاره‌ای افراد اظهار می‌کنند که عقل بشری و نقل الهی است و پیرو آن، محصولات نقل را دینی و محصولات عقل را بشری

دانسته، می‌گویند- مثلاً- مدیریت فقهی غیر از مدیریت علمی است، برداشتی نادرست خواهد بود. بر اساس این نظریه امر فقهی جدای از امر علمی نیست، بلکه عقل و نقل هماهنگ با هم به صحنه می‌آیند و علوم دینی مدیریت، سیاست، اقتصاد، فرهنگ و... را تولید می‌کنند؛ پس آن حیثیت کاشف و ابزاری که برای کشف در اختیار بشر است، چه عقل باشد، چه نقل و شهود، همه اینها ابزار معرفتی و دلیل‌اند، نه منبع؛ بلکه تنها منبع معرفت اصیل، وحی است که از راه کتاب و یا سنت معصومان به ما می‌رسد که انسان بتواند از طریق ادله نقلی معتبر یا ادله عقلی برهانی به میزان معرفت و علم تولید شده، حقایق جهان تکوین و یا تدوین را بیابد.

۵-۲. انواع و سطوح مختلف عقل

همان‌گونه که گذشت، تمایز علوم به موضوعات است و البته تمایز در روش هم به تمایز به موضوعات باز می‌گردد. اگر ما درباره یک موضوع مادی و طبیعی بحث می‌کنیم همانند گیاه‌شناسی یا معدن‌شناسی، روش آن هم روش مادی و تجربی است و اگر راجع به موضوع عقلی مثل وجودشناسی بحث می‌کنیم، روش آن هم روش عقلی است؛ لذا عقل تجربی هم مانند عقل تجربیدی حجت است.

همان‌طور که عقل تجربیدی در کلام حجت است، عقل تجربی هم در طبیعیات حجت است. اگر یک مرجع یا عالمی یا هر شخصی به پزشک مراجعه کرد، هرچه تشخیص و فتوای پزشک باشد، عمل می‌کنند. آن طبیب بر اساس

دانش طب به آن تشخیص می‌رسد و فتوا می‌دهد و حجت است و باید به آن عمل شود. این عقل، عقل تجربی است و عقل تجریدی نیست. در علم طب و سایر علوم طبیعی این‌طور است. در علم ریاضی عقل نیمه‌تجربی، نیمه‌تجریدی لازم است. بنابراین تمامی این عقول از قبیل عقل تجربی، عقل نیمه‌تجربی، عقل تجریدی، عقل تجریدی کلامی، عقل تجریدی فلسفی و عقل ناب - که در عرفان نظری به کار گرفته می‌شود - همگی در ساحت علوم خودشان حجت خواهند بود.

اگر عقول به‌کار گرفته شده‌اند فوق به صورت ضابطه‌مند و روشمند به دنبال کسب واقع و تحصیل حقیقت باشد، در حقیقت، علم دینی خواهد بود، اگرچه عالم آن علم، بدان توجه نداشته باشد؛ لذا آن چیزی که در غرب هست، اگر مطابق با عقل برهانی همان حوزه - اگر تجربی بود تجربی، اگر ریاضی بود ریاضی و... - و ضابطه‌مند و روشمند تولید شده باشد، هویت دینی پیدا می‌کند؛ یعنی مؤلفه‌ای از مؤلفه‌های دینی شدن را به دست می‌آورد و با ضمیمه شدن سایر مؤلفه‌ها صبغه واقعی علم دینی به خود می‌گیرد.

۳. چرایی علم دینی

اما اینکه چرا باید پیگیر علم دینی بود، به این سبب است که چون علم، بیگانه از عالم نیست؛ بلکه این علم است که هویت عالم را شکل می‌دهد و از طرفی هویت عالم در جامعه تأثیر محوری دارد؛ یعنی اساساً هویت یک جامعه برگرفته از هویت عالمان آن جامعه است و بالاتر از این، هویت هر

تمدنی برگرفته از علم و عالمی است که در آن جامعه زیست می‌کنند؛ لذا شکل‌گیری هر تمدنی و هویت‌یافتن آن، ربط مستقیمی به علم موجود در آن جامعه دارد و علم نیز هویت خودش را از فلسفه و جهان‌بینی‌ای که در بستر آن شکل گرفته است دریافت می‌کند. بنابراین اگر علمی با تکیه بر فلسفه الحادی و جهان‌بینی الحادی شکل بگیرد، همان می‌شود که در جوامع غربی شاهد و ناظر آن هستیم.

نخستین و بدترین آسیب، گم‌شدن هویت انسانی و گسستگی ارتباط او با مبدأ و معاد بوده، نسبت انسان با خودش در خفا و محاق می‌رود، عبودیت، به عنوان بخش اصیل انسانی به هیچ انگاشته می‌شود، منافع انسانی و مواهب طبیعی گرچه به ظاهر توزیع می‌گردد، لکن با گم‌شدن هویت و شخصیت انسانی انسان همواره در اضطراب و دهشت خواهد ماند و بسیاری از مسائل دیگر.

در مقابل اگر فلسفه تشخص و هویتی الهی یافته، جهان‌بینی شکل توحیدی به خود گرفت، به دنبال آن، هویت و تشخص علم نیز الهی و دینی می‌شود و عالمان به آن علم، هویتی توحیدی می‌یابند و کام جامعه به شهد توحید شیرین خواهد شد و تمدنی شکل می‌گیرد که در آن حقوق همه انسان‌ها محترم شمرده می‌شود و انسان عرش‌نشین از چنگال هوس‌پرستی و نفس‌طلبی نجات خواهد یافت و به انسان می‌آموزد که هر مخلوقی ارزش و جایگاه خاص خویش را دارد و مسئولیتی بس سنگین بر دوش خلیفه الهی است.

دوم - بحث و گفت‌وگو (پرسش و پاسخ)

◀ درباره بحث بیان‌شده، دو ابهام باید پاسخ داده شود: نخست آنکه آیت‌الله جوادی آملی از یکسو دین را مجموعه عقاید، اخلاق و احکام تعریف کرده‌اند و از سوی دیگر افعال الهی را نیز جزو علم دینی محسوب می‌کنند. این دو چگونه قابل جمع است؟ ابهام دوم نیز درباره تعریف و برداشت از علم است. از طرفی می‌فرمایند علمی که در غرب است، علم نیست، بلکه لاشه علم است؛ اما از طرف دیگر قائل‌اند عالم ملحد هم می‌تواند به علم دینی دست یابد و علم را از عالم جدا می‌کنند. جمع این دو نیز محل تأمل است.

در خصوص پرسش اول، دو نکته قابل طرح است: نخست اینکه حضرت استاد افعال الهی را جزو دین به حساب نمی‌آورند، بلکه فهم از حقیقت و احکام افعال الهی را علم دینی می‌دانند؛ البته با فرض تحقق تمام مؤلفه‌های دینی بودن علم که قبلاً بیان شد.

دوم اینکه مقوله عقاید، جایگاه شکل‌گیری نظام معرفتی است و فلسفه و کلام در آنجا حضور دارند و نظام هستی تفسیر شده، جهان‌بینی شکل می‌گیرد. در چنین بینش و باوری معلوم می‌شود آنچه در نظام هستی است یا فعل خداوند متعال یا قول خداست. بنابراین آنچه به عنوان علم عقاید، اخلاق و احکام شکل می‌یابد علم دینی است؛ لیکن متعلق آنها نفس و حقیقت دین است که از هر گزند و خطا و خطیئه‌ای منزّه است. آنجا که گفته می‌شود عقاید و احکام و اخلاق، عقاید یا در کلام مورد بحث قرار می‌گیرد یا فلسفه. فلسفه جهان را تبیین می‌کند و جهان را فعل الهی یا قول الهی تفسیر می‌کند.

به عبارت دیگر داده‌های تجربی، به صورت موجبه جزئیه، موضوع حکم شرعی قرار می‌گیرند و لزوماً تحت احکام شرعی‌اند؛ اما نسبت به عقاید و احکام اخلاقی گرچه داده‌های تجربی، عقیده یا حکم اخلاقی جدیدی نمی‌سازند؛ لکن در تقویت یک عقیده یا تثبیت یک حکم اخلاقی می‌توانند تأثیرگذار باشند و البته تفصیل این بحث مجال بیشتری می‌طلبد.

در باره ابهام دوم باید توجه داشت که حیثیت‌های وجودی را کاملاً جدا کنیم. اگر موضوع علم در دانشگاه مطرح شد، برای طبیعت مبدأ و منتهایی قائل نشدیم و نسبتی بین آن و خالق بیان نکردیم. چنین موضوعی با این رویکرد اگر موضوع علم باشد، عالمش اگر موحد هم باشد، این علم، غیردینی است؛ لذا حیثیت علمی عالم و اعتقاد و باور او دو حیث جداگانه‌اند؛ از این رو ممکن است عالم موحد، علم غیردینی تولید کند یا بالعکس عالم ملحد، علمی دینی تولید کند؛ یعنی علمی را تولید کند که با ضمیمه‌شدن سایر مؤلفه‌های لازم، دینی شود؛ مثل جهان‌بینی الهی و فلسفه علم الهی.

◀ آیا می‌توان علمی را یافت که همه یا برخی از گزاره‌ها و نظریاتش پس از گذشت زمان نقض نشود؟ اگر این‌گونه باشد، پیشرفت علم چگونه محقق می‌شود؟ آیا نقض گزاره‌ها و نظریات علم در طول زمان است؟ در این صورت روشن می‌شود آن گزاره‌ها و نظریات قبلی در واقع علم نبوده است؛ چون مطابق با واقع نبوده است.

نکته بعدی راجع به دینی‌بودن علم است؛ ملاک دینی‌بودن علم چیست؟ به عبارت دیگر دینی‌بودن ناظر به دین نفس‌الامری تحلیل می‌شود یا دین مرسل؟ اگر

ناظر به دین مرسل باشد، با آنچه تا کنون دیگران بیان کرده‌اند، چه تفاوتی دارد؟
و اگر عقل را هم در عرض نقل به عنوان منبع شناخت دین دانستیم از حکم عقل به
عنوان یک حکم شرعی می‌توان دفاع کرد؟

در مقام پاسخ به این شبهه یا سؤال، بیان این نکته ضروری می‌نماید که گاهی
گفته می‌شود علم دینی و مراد از آن علمی است که متعلقش عقاید یا اخلاق یا
احکام دینی است. این تعریف و رویکرد کاملاً از بحث علم دینی جداست. اما
در خصوص سؤال اول باید توجه داشت علم دینی غیر از دین است. علم دینی
بشری خطاپذیر، قابل تبدیل و حتی ابطال است؛ لیکن دین حقیقتی آسمانی،
ملکوتی و منزه از هر آسیب بشری، بلکه دنیایی است.

از این رهگذر، تغییر، تبدیل، بطلان در علم دینی امکان‌پذیر است گرچه
نفس دین از همه این‌گونه امور مبرا است. البته باید توجه داشت در عین حال،
قضایای بدیهی‌ای یافت می‌شود که قابل نقض نیستند و لزوماً پیشرفت به معنای
نقض تمام قضایای یک علم در مرور زمان نیست و همان‌گونه که حضرت
آیت‌الله جوادی آملی □ در این نظریه اظهار می‌کنند، علم اطمینان‌آور تا زمانی که
به معنای واقعی کلمه اطمینان‌آور باشد، علم است.

اما درباره پرسش دوم باید گفت منظور از علم در این نظریه، همان علمی
است که در ادبیات حوزه به فقه، کلام، اصول یا... و در دانشگاه به طب، فیزیک
و... اطلاق می‌گردد. مراد ما «العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء» نیست. این
علم اوج علم دینی است؛ این «العلم نور» در عرض سایر علوم نیست، بلکه در
طول علوم است که عین واقع و مصون از لغزش و اشتباه است؛ البته این علم

حقیقتی دارد و انسان عالم هم با همان حقیقت عینی مرتبط و متحد می‌گردد؛ لذا یک حقیقت عینی خارجی است و اثرات وجودی خودش را دارد. «ظاهرٌ بذاته مظهرٌ لغيره» و عالم را واقعاً روشن و نورانی می‌کند ﴿يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَانِهِمْ﴾ (حدید: ۱۲). از دیگر سوی علم را به مجموعهٔ اطلاعات اطلاق نمی‌کنیم؛ بلکه به دانشی اطلاق می‌شود که دارای موضوع، محمول، مبانی و مسائل مشخص است.

این نکته نیز قابل توجه است که آثار و نتایج هر علمی به لحاظ موضوع، هدف و روش متفاوت است؛ لذا دینی بودن فقه، اصول و علوم دانشگاهی هر یک به حسب خودش است. ما از علم فیزیک انتظار باید و ناپیدهای عبادی نداریم - زیرا فقه متکفل آن است - بلکه آن چیزی که از علم فیزیک انتظار داریم و بدان دلیل آن را دینی می‌دانیم، این است که این موجود و این شگفتی‌ها و عجایب را خداوند متعال برای چنین هدفی آفریده است؛ البته شرافت هر علمی را در حقیقت موضوعش مشخص می‌کند؛ لذا این علوم اگرچه ممکن است همگی دینی باشند، اما در یک رتبه و یک جایگاه نخواهند بود.

اما اینکه دینی بودن به معنای ناظر بودن به دین نفس‌الامری است یا دین مرسل؟ باید به صراحت گفت، مقصود دین مرسل است و تفاوت این نظریه با سایر دیدگاه‌ها، این است که عقل را در درون هندسه معرفت دینی قرار داده، علم دینی را حاصل تلاش توأمان عقل و نقل می‌داند و قسیم قراردادن عقل و دین را نفی می‌کند؛ حتی عقل تجربیدی و عرفی را نیز اگر مشوب به وهم و

خیال نشده باشد، داخل هندسه معرفت دینی می‌بیند و عقل با تمام اقسامش
قسیم نقل است نه دین.

◀ با توجه به بحث فیض اقدس و مقدس، همه عالم مفاض است و مفاض بودن آن
نیز در تمامی عرصه‌ها، مراتب و سطوح ساری و جاری است؛ لذا در مباحث علم دینی
و علوم انسانی اسلامی هم جریان دارد. از سوی دیگر انسان به عنوان عالم کبیر و
خلیفه الله مولد علم دینی است؛ از این رو نباید حرفی خلاف حرف و نظر مستخلف‌عنه
بزند. با این نگاه حرفی غیر حرف مستخلف‌عنه جهل خواهد بود، نه علم.

پاسخ این پرسش در دو سطح بودن معرفت به حقیقت دین است. از منظر
آیت‌الله جوادی آملی کرامت انسانی به واسطه خلیفه‌الله بودن اوست و خلیفه تا
زمانی که دیدگاه مستخلف‌عنه را دارد، خلیفه است. در غیر این صورت خلیفه
نخواهد بود؛ لذا بر اساس اینکه خلیفه الهی است، باید از مستخلف‌عنه سخن
بگوید و حق ندارد غیر از مستخلف‌عنه حرفی بزند. با این نگاه وقتی از این
جایگاه حرف زد، هر حرفی زد دینی است و در غیر این صورت که بحث از
معرفت نوع دوم از مبحث معرفتی است، سخن در علم دینی است و نه دین. تا
جایی که بحث از دین است، طبعاً خلیفه‌الله حرف دین را می‌گوید که برابر
صدق و عدل است؛ لیکن وقتی سخن از علم دینی است، دیگر بحث از خلیفه‌الله
و مستخلف‌عنه و نظایر آن نیست.

◀ منوط کردن دینی بودن علوم به برخورداری از فلسفه الهی و توحیدی امری
صحیح و دقیق است؛ اما قبل از اینکه معرفت یا علمی به نام فلسفه تولید کنیم،
آنجا تکلیف چیست؟ آیا علم اسلامی و دینی داریم یا نه؟ به عبارت دیگر، ما یک

سلسله مبادی تصویری و تصدیقی داریم که ابتدا با استفاده از آنها علمی به نام فلسفه تولید می‌کنیم. حال، صبغهٔ دینی بودن معرفت فلسفی که قبل از تولید علم فلسفه است، چه ملاکی دارد؟

مطلب دیگر توجه به تفکیک بین علوم حقیقی و اعتباری و تمایز بین علم، فن، صنعت و... است. آیا حضرت آیت‌الله جوادی آملی علم را به معنی عام کلمه، اعم از حقیقی و اعتباری و هر نوع فن و صنعت و علم می‌دانند که در این صورت به صنعت هم می‌توان دینی و غیردینی اطلاق نمود؛ لذا ماشین‌سازی اسلامی می‌توانیم داشته باشیم یا بین این اقسام و سطوح تمایز قائل‌اند که اگر این‌گونه هم باشد دیگر آن قسم از علوم که به فن یا صنعت مرتبط می‌شوند، نمی‌توانند متصف به دینی بودن شوند.

بشر پیش از آنکه دانش فلسفه شکل بگیرد، تنها یک سلسله دانش‌های فطری «فالمهما فجورها و تقویها» (شمس: ۸) در اختیار دارد. در باور موحدان عالم خداوند متعال یک سلسله قضایای اولی و فطری را برای بشر قرار داده است. تعبیر آیت‌الله جوادی آملی این است که از باب «فالمهما فجورها و تقویها» در حوزهٔ عقل نظری و همچنین در حوزهٔ عقل عملی، یک دسته باورها و معرفت‌های فطری و ضروری- به معنای فلسفی- را برای انسان قرار داده است و انسان نیز متکی بر آنها دانش را تولید می‌کند؛ لذا پیش از اینکه انسان به دانشی برسد، به موضوع، محمول یا مسئله‌ای برای دستیابی به علوم برسد، از طریق همین دانش‌های فطری نظام معرفتی خود را دانسته یا ندانسته تنظیم می‌کند.

البته بر این دانش‌های فطری علم مصطلح اطلاق نمی‌گردد؛ چون دارای مبادی تصویری و تصدیقی، موضوع و محمول و مسئله نیستند. آن‌گاه که فلسفه تولید شد و جهان هستی را دارای خالق و مبدأ و متتها دانست، آن‌گاه این بینش در تمامی علوم بعدی نیز ساری و جاری می‌گردد. بنابراین تا پیش از تولید دانش فلسفه الهی علوم هرگز هویتی دینی و الهی نخواهند داشت؛ همان‌طور که غیرالهی و غیردینی هم نیستند، بلکه چون اساساً علوم در دامان فلسفه تولید شده و رشد می‌یابند، به رنگ و صبغه و لباس فلسفه‌ای که در دامان آن زاده شدند، در خواهند آمد.

اما هر آنچه نام علم بر آن نهاده می‌شود، اعم از حقیقی یا اعتباری چنین حکمی دارد؛ ولکن آنچه نه از سنخ، بلکه از جنس عمل و مهارت است، چنین حکمی ندارد، بلکه تابعی از توابع علم شناخته می‌گردد؛ از این‌رو در خصوص انواع فنون و مهارت‌های عملی و صنعتی همانند صنعت ماشین‌سازی، خانه‌سازی و امثال آن، چون خروجی‌ها و برون‌داد یک علم محسوب می‌شوند، می‌توان گفت از حال و هوای آن علم بهره‌مندند. بر همین اساس می‌توان معماری اسلامی و شهرسازی اسلامی داشت؛ البته اگر علم و دانش معماری و عمران آن، با هویت اسلامی و دینی شکل یافته باشد.

ابهامی که در این نظریه وجود دارد، عدم توجه به تفکیک بین هستی‌شناسی علم، معرفت‌شناسی علم و علم‌شناسی است. در هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی علم تأکید بر تک گزاره است؛ اما علم‌شناسی به عنوان یک نظام معرفتی و Discipline مورد بحث و گفت‌وگوست. در مباحث مرتبط با

هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی علم، ملاک صدق و کذب گزاره‌ها روشن است و مانند اینکه در ریاضیات حتماً دو دو تا چهار تا خواهد شد. در آنجا نیز همین‌گونه است. از سوی دیگر عالم هم در آن تأثیر ندارد؛ لذا اگر گزاره‌ای صادق باشد، دینی هم خواهد بود. اما در علم‌شناسی و تحلیل و ارزیابی یک نظام علمی مانند جامعه‌شناسی، اقتصاد، سیاست با رویکرد هستی‌شناختی نمی‌توان وارد شد و قطعاً عالم، جهت و هدف و... در علم مؤثر است.

باید مفاهیم یک به یک تبیین شود در غیر این صورت موجب ابهام می‌گردد. در اینجا غرض و مراد از هستی‌شناسی، هستی‌شناسی علم نیست، بلکه مراد جهان‌بینی است. اگر بر اساس جهان‌بینی برای عالم مبدئی اثبات گردد و جهان یکسره فعل الهی محسوب شود، بحث از آن، چون بحث از فعل الهی است، با اضافه‌شدن مؤلفه‌های دیگر، علم دینی شناسایی و معرفی می‌گردد.

بنابراین بحث از علم به معنای یک نظام معرفتی و دارای Discipline (ساینس) با تمام خصایص آن می‌باشد، نه معرفت‌شناسی علم و نه هستی‌شناسی علم. به تعبیر دیگر در این نظریه آیت‌الله جوادی آملی همه مؤلفه‌هایی که تشکیل‌دهنده علم دینی‌اند، مانند موضوع، فاعل شناسا، ابزار و روش شناخت، دوشادوش نقل حرکت کردن و دیگر عوامل، مبتنی بر رویکرد فلسفه الهی، الهی می‌گردند. اگر باور کردیم که عالم در هویت علم نقش دارد، خود عالم را باید به عنوان مخلوق خداوند متعال، فعل الهی دید؛ لذا اندیشه، تفکر و روحيات او وقتی روشمند و ضابطه‌مند گردید، علمی که تولید می‌کند نیز دینی خواهد بود، بدون آنکه امر غیرعلمی بخواهد در محدوده علم وارد

شود؛ زیرا در حقیقت از معلومی کشف می‌نماید که پدیده و مخلوق خداوند است؛ اما بحث درباره کیفیت حضور عالم و سهم آن در هویت علم دینی جای بحث مبسوطی دیگر می‌طلبد.

◀ پرسش اول آنکه آیا به صرف رویکرد و نظر دینی‌داشتن به موضوع و مسائل یک علم، آن علم و ساختارش را الهی و دینی می‌گرداند؟

پرسش دوم درباره جهت‌گیری کلان این نظریه است؛ بدین معنا که به نظر می‌رسد این نظریه بیش از آنکه بر دینی‌شدن علم تأکید داشته باشد، بر دینی‌شدن عالم نظر دارد؛ لذا برای دینی‌نمودن علم باید عالم با رویکرد فلسفه توحیدی و الهی به تولید علم پردازد.

پرسش سوم نیز به جایگاه و کارکرد عقل در این نظریه باز می‌گردد. آیا به صرف استفاده از روش عقلی تجربیدی، تجربی یا تلفیقی، ما به علم دینی می‌رسیم؟ اگر عقل را معصوم از خطا بدانیم و نتیجه آن را دستیابی به واقع، پس همانند دین حاکی از واقع می‌شود. از سوی دیگر از منظر آیت‌الله جوادی آملی عقل از منابع اجتهاد است یا از ادله اجتهادی؟ چون ایشان گاهی از کاشفیت استفاده می‌کنند و گاهی از منبعیت. اگر حکم عقل با منابع اجتهادی، یعنی کتاب و سنت، معاضدت پیدا نکند و توسط آنها تایید نگردد، آیا آن حکم، دینی می‌شود؟

بحث واقع‌نمایی علم از مباحث مهم و قابل توجه است. ما در علم دنبال واقع‌نمایی هستیم؛ می‌خواهیم بدانیم آنچه یک گزاره علمی مطرح می‌شود، آیا با واقع ارتباط دارد یا خیر. آیت‌الله جوادی آملی در کتاب منزلت عقل فضای بین وحی و نقل را تفکیک کرده‌اند. ایشان عقل و نقل را در یک فضای معرفتی دسته

دوم و وحی را در فضای معرفتی دسته اول تعریف و تأکید می‌کنند آنچه معصوم و منزّه از خطا و خطیئه است وحی است. این هم مستقیماً به دست ما نمی‌رسد، از پس پرده نقل با وحی ارتباط برقرار می‌کنیم.

بنابراین نمی‌توانیم آن واقع‌نمایی که برای وحی قائل هستیم، برای نقل و عقل قائل باشیم؛ برای نمونه نماز جمعه در عصر غیبت چه حکمی دارد؟ تا کنون پنج نظر فقهی درباره این مسئله بیان شده است؛ از حرمت تا وجوب عینی. این احکام متفاوت در علم شریف فقه مطرح شده است یا مباحث و سطح مطالب علم کلام در حوزه معرفت الهی و توحید نسبت به حکمت متعالیه و عرفان تا چه اندازه متفاوت است؛ لذا عقل هم مانند نقل در رسیدن به واقع صائب است و تعارضاتش نیز می‌تواند با تعارضات نقلی صورت بگیرد.

البته تنها تغییر رویکرد موجب دینی شدن علم نخواهد گشت؛ زیرا علم دینی دارای هویت مستقل و مؤلفه‌های فلسفی، روشی و بینشی متعددی است که تا همه آنها فراهم نیاید هرگز علم دینی شکل نخواهد یافت و مباحثی که در مقام نخست بحث گذشت، ناظر به چیستی و هویت علم دینی بود.

نکته دوم در خصوص بینش عالم است، گرچه بینش و رویکرد عالم سهم تعیین‌کننده‌ای در پیدایش علم دینی خواهد داشت؛ لکن آنچه اساس و زیربنا در حقیقت علم دینی است، جهان‌بینی و فلسفه الهی است که مسیر علم دینی را می‌گشاید؛ حتی اگر عالم به علم دینی به آن جهان‌بینی باوری نداشته باشد.

نکته سوم اینکه - همان‌طور که در بخش‌های گذشته بیان شد - عقل نه به عنوان منبع معرفت دینی بلکه به عنوان دلیل اجتهادی در کنار نقل نقش‌آفرین

است و سهم عقل تنهاوتنها کاشفیت از منبع وحی که همان کتاب و سنت است، می‌باشد و ازاین‌رو عقل تمام تلاش آن این است که کاشف از وحی باشد و این همان معاضدتی است که شما از آن یاد می‌کنید.

بسیاری از موضوعات علوم فعل‌الله نیستند؛ مانند علمی که دربارهٔ عدم یا محالات بحث می‌کنند. این موارد نمی‌توانند جزو افعال الهی و فعل‌الله قرار گیرند. همچنین گزاره‌های بسیاری از علوم، گزاره‌های حقیقه‌اند و دربارهٔ ماهیات بما هو ماهیت - و نه از آن حیث که موجود است - بحث می‌کنند؛ برای مثال در ریاضیات از دایره و خواص دایره بحث می‌شود. دایره از آن جهت که دایره است، احکامی دارد و به موجودیتش هم ارتباطی پیدا نمی‌کند؛ لذا حتی برای دایرهٔ معدوم هم می‌توان احکام نفس‌الامری در نظر گرفت. از سوی دیگر، بسیاری از چیزهایی که فعل‌الله‌اند، در علوم به لحاظ خودشان و نه از حیث فعل‌الله‌بودنشان مورد توجه و بحث قرار می‌گیرند؛ از این‌رو به نظر می‌رسد این نظریه از این منظر دچار ابهام و اشکال خواهد بود.

اعتباریات مثل عدم، مفاهیم ذهنی صرف، ماهیات و مانند آن، که تحقق خارجی و عینی ندارد فعل‌الله نیستند؛ چون به لباس وجود درنیامده‌اند. اساساً مسائل اعتباری در ظل مسائل حقیقی شکل می‌گیرند. همان‌گونه که روشن است، ماهیات، مفاهیم و حتی مفهوم عدم از هستی اخذ می‌گردد؛ لذا وقتی پرسیده شود عدم چیست، در پاسخ می‌گویند: رفع الوجود؛ به عبارت دیگر عدم، همان رفع‌الوجود است یا در بحث ماهیات، بر اساس حکمت متعالیه در حقیقت ماهیات ظهورات این حقایق‌اند، اینها در ذهن اعتباری‌اند و امر اعتباری را

حقیقت در سایه خودش ایجاد می‌کند. امور حقیقی بالذات موجودند و امور اعتباری ظلی و ماهوی یا مفهومی، جایگاه وجودی آن اگرچه در نفس الامر هم باشند، اما در واقع در ظل حقیقت شکل می‌گیرند.

بنابراین آن چیزی که بالذات فعل‌الله است، مستقیماً حوزه علم دینی آن را احاطه می‌کند، چه فلسفه باشد، چه عرفان و چه مسائل دیگر. فلسفه در ظل وجود به این امور اعتباری می‌پردازد؛ بله اینها وجود ندارند، اما صورت‌هایی اعتباری‌اند و ذهن اینها را اعتبار می‌کند. ماهیات هم با تأمل عقلی در کنج ذهن یک شکل از وجود را دارا هستند، اگرچه در حد ذهن؛ از سوی دیگر اعتبار در امتداد حقیقت است: «الموجود اما حقیقی او اعتباری». مقسم ما در اعتبار، وجود حقیقی است. بنابراین اعتبار در ظل حقیقت شکل می‌گیرد و به برکت حقیقت معنا می‌شود. ما اگر وجود نداشته باشیم، عدم هم نخواهیم داشت. اگر وجود نداشته باشیم، ماهیت هم نخواهیم داشت. اگر وجود نداشته باشیم، مفهوم هم نخواهیم داشت. همه اینها به برکت تحقق و هستی شکل می‌گیرند.

بنابراین همه دانش‌ها و علوم، چه مستقیم و چه غیرمستقیم چه با توجه به وجود موضوع و چه بدون توجه به وجود موضوع همه‌وهمه در سایه وجود شکل می‌گیرند.

◀ چهار حالت یا سطح مختلف را نسبت به علوم بیان می‌کنم و خواهیم دید طبق بیانی که شد در هر چهار مرحله با علم دینی روبه‌رو هستیم؛ برای مثال در علم روان‌شناسی.

حالت نخست، عالم ملحد اما روشمند و ضابطه‌مند عمل کرده و به گزاره‌های صادق رسیده است، پس علمش دینی خواهد بود.

حالت دوم، عالم موحد، روشمند و ضابطه‌مند نیز عمل نموده و به گزاره‌های صادق رسیده است، پس علمش نیز دینی خواهد بود.

حالت سوم، همان علم دینی تولیدشده در دو حالت فوق را با احادیث و آیات منطبق می‌کنیم. قاعدتاً این هم دینی خواهد بود.

در حالت چهارم، بدون توجه به آنچه در غرب تولید شده و ممکن است دینی هم باشد، مبتنی بر مبانی اسلامی علم روان‌شناسی تولید می‌شود. مسلماً این هم دینی خواهد بود.

اکنون اگر در تمامی حالات بیان‌شده علم دینی باشد، علم دینی مقول به تشکیک و ذومراتب است و علم دینی یا غیردینی کامل نخواهیم داشت.

نسبت به این حالات چهارگانه که بیان شد، تنها مورد چهارم که عقل و نقل با هم به میدان می‌آیند تا معرفت صحیح و صائب را تولید کنند، دینی است. آن سه مورد دیگر اهلیت و شأنیت دینی بودن را دارند، اما هویت کامل علم دینی را ندارند. در حالت چهارم در حقیقت فاعل شناسا عقل را به عنوان ابرار الهی و حجت الهی در خدمت گرفته، عقل و نقل، هر دو را به میدان آورده است و روشمند و ضابطه‌مند مبتنی بر فلسفه الهی نیز عمل کرده است. وقتی تمامی این مؤلفه‌ها جمع شود، می‌توان انتظار تولید علم دینی داشت.

تولید علم بر اساس و ذیل فلسفه الهی، اگرچه در دینی بودن آن علم مؤثر است، ملاک اصلی دینی بودن علم، کشف واقع است؛ برای مثال اگر یک فیزیکیان ملحد به

گزاره‌ای مطابق با واقع رسید، اگرچه فلسفه الحادی بر او حاکم است، اما تولید علم دینی نموده است؛ چون کشف واقع کرده است؛ به همین جهت مثلاً علوم طبیعی بدون توجه به مبانی و فلسفه الهی، اگر کشف واقع نمایند علوم دینی خواهند بود. کشف واقع به تنهایی برای دینی نمودن علم کافی نیست. اگر رویکرد فلسفه الهی و توحیدی حاکم نباشد و نسبتش با مبدأ و معاد حفظ نگردد، علم، دینی نخواهد بود. به عبارت دیگر گزاره و علمی که کشف واقع می‌کند، اهلیت دینی بودن را دارد؛ همان‌گونه که اهلیت غیردینی بودن را داراست؛ لذا نه دینی است و نه غیردینی. باید کشف واقع در کنار سایر مؤلفه‌ها و عوامل قرار گیرد تا علم دینی تولید شود. از جمله مهم‌ترین این مؤلفه‌ها فلسفه الهی و نسبتش با مبدأ و معاد است. وقتی کشف واقع شد، سؤال می‌شود این واقع چیست؟ مادی است یا مجرد، خود به وجود آمده یا خالقی دارد؟ نسبتش با خداوند متعال چیست؟ و... فلسفه الهی به این مسائل پاسخ می‌دهد.